۵- آیا دیکتاتوری دموکراتیک در کشور ما تحقق یافت؟ اگر چنین شد کی؟

رادک، با توسل به لنین، ادعا می کند که دیکتاتوری دموکراتیک بشکل قدرت دوگانه تحقق یافت. بله، من تصدیق می کنم که لنین گاهی اوقات، و آن هم به طور مشروط مسئله را به این صورت مطرح کرده است. "گاهی اوقات؟" رادک خشمگین می شود و مرا متهم می سازد که یکی از اساسی ترین پایه های نظریات لنین را مورد حمله قرار داده ام. اما رادک فقط باین جهت خشمگین است که حق به جانب او نیست. در جزوه درس های اکتبر، که رادک آن را هم با یک تأخیر تقریباً چهار ساله مورد انتقاد قرار داده، سخنان لنین را در باره "تحقق پذیرفتن" دیکتاتوری دموکراتیک به قرار زیر تعبیر و تفسیر کردم:

ائتلاف دموکراتیک کارگران و دهقانان فقط می تواند به شکل نارس قدرتی صورت بگیرد که قادر به کسب قدرت حقیقی نیست- تنها می تواند بشکل یک گرایش متجلی گردد، نه به شکل یک حقیقت مشخص." (مجموعه آثار، جلد سوم، قسمت اول، ص۲۱)

رادک، در رابطه با این تفسیر، چنین می نویسد: "چنین تفسیری از محتوی یکی از برجسته ترین فصول تئوریک آثار لنین مطلقاً بی ارزش است." بدنبال این کلمات، توسلی رقت انگیز به سنن بلشویک میآید و بالاخره در پایان، چنین نتیجه می گیرد: "این مسایل مهمتر از آنند که به توان با اشاره به آنچه لنین گاهی اوقات می گفته، به آنها پاسخ گفت."

رادک، بدینوسیله، می خواهد چنین بنمایاند که من در برابر "یکی از برجسته ترین" نظریات لنین روشی اهمال کارانه داشته ام. اما رادک بیهوده خشمگین شده گزافه گوئی می کند. کمی تفاهم در اینجا بیشتر به کار می آید. آن چه که من در جزوه درس های اکتبر ارائه کرده ام، با وجودی که فشرده است، براساس

یک الهام ناگهانی بر پایه نقل قول های دست دوم استوار نشده، بلکه متکی بر یک بررسی اصیل از آثار لنین است. این بررسی بازگو کننده جوهر نظریه لنین در باره این مسئله است. در حالیکه اظهارات مملو از لفاظی رادک، علیرغم نقل قول های فراوانش، دربرگیرنده حتی یک قطعه زنده از اندیشه لنین نیست.

چرا من کلمه مشروط "گاهی اوقات" را به کار بردم؟ زیرا مسئله واقعاً بدین صورت بود. لنین فقط در فاصله بین آوریل و اکتبر ۱۹۱۷، یعنی، پیش از صورت گرفتن واقعی انقلاب دموکراتیک به "تحقق یافتن" دیکتاتوری دموکراتیک به شکل قدرت دوگانه ("به شکل مشخص و تا میزان معین") اشاره میکرد. رادک نه متوجه این نکته شد، نه آن را فهمید و نه آن را ارزیابی کرد. لنین، در مبارزه علیه وراث قلابی امروزی، در باره "تحقق یافتن" دیکتاتوری دموکراتیک بسیار مشروط سخن می گفت. احتیاط او بدین سبب بود تا به دوران قدرت دو گانه یک خصلت تاریخی اطلاق نکند- چون در آن صورت کاملاً بی معنی بود- و بدینوسیله در مقابل آنهائی که چشم به راه نسخه دوم و تکامل یافته دیکتاتوری دموکراتیک مستقل بودند. اقامه دلیل نماید. کلمات لنین تنها بدین معنی بود که بجز سقط جنین نکبت بار قدرت دوگانه هیچ دیکتاتوری دموکراتیک دیگری وجود ندارد و به همین دلیل لازم است که حزب را "از نو مسلح" کرد، یعنی شعار را تغییر داد. اگر ادعا شود که ائتلاف منشویک ها، سوسیال رولوسیونرها و بورژوازی، یعنی ائتلافی که از دادن زمین به دهقانان خودداری کرد و بلشویک ها را تحت تعقیب قرار داد، "تحقق یافتن" همان شعار بلشویکی بود- این به معنی این است که یا عمداً سیاه را به جای سفید جا بزنیم و یا اینکه عقل خود را به کلی از کف داده ایم.

در رابطه با منشویک ها، می توان استدلالی ارائه داد که تا اندازه ای شبیه برهان لنین علیه کامنف است: "شما منتظرید که بورژوازی در انقلاب یک وظیفه "مترقی" انجام دهد؟ این وظیفه تا به حال تحقق یافته است: نقش سیاسی رودزیانکو، گوچکوف و میلیوکف حد اعلای کاری است که بورژوازی لیبرال قادر است ارائه

بدهد، همانگونه که کرنسکسیم حد اعلای انقلاب دموکراتیکی است که می تواند به عنوان یک مرحله مستقل تحقق یابد."

خصوصیات غیرقابل انکار ترکیب بدن انسان- آثار باقیمانده- ثابت می کند که اجداد ما دارای دم بوده اند. این خصوصیات برای تأیید وحدت ژنتیک عالم حیوانات کافی است. لکن اگر صادقانه صحبت کنیم، انسان دارای دم نیست. لنین آثار باقیمانده از دیکتاتوری دموکراتیک را در رژیم قدرت دو گانه به کامنف نشان داد. و به او هشدار داد که نباید انتظار داشت که اندام و عضو جدیدی از درون بقایای این اندام رشد کند. و گرچه ما انقلاب دموکراتیک را عمیقتر، قاطع تر، و خالص تر از هر کجای دیگر به انجام رساندیم، مع الوصف هیچگاه دیکتاتوری دموکراتیک مستقلی نداشتیم.

رادک می بایستی در این باره بیاندیشد که اگر در فاصله فوریه تا آوریل دیکتاتوری دموکراتیک واقعاً تحقق یافته بود، در آن صورت مولوتف هم آن را تشخیص داده بود. درک حزب و طبقه از دیکتاتوری دموکراتیک رژیمی بود که دستگاه کهنه حکومت سلطنتی را بی رحمانه نابود می سازد و سیستم مالکیت ارضی را به کلی از میان بر می دارد. اما در دوره حکومت کرنسکی هیچگونه نشانه ای از این اقدامات وجود نداشت. لکن، برای حزب بلشویک موضوع تحقق واقعی وظایف انقلابی مطرح بود، نه کشف برخی از "آثار باقیمانده" اجتماعی و تاریخی. لنین، برای آموزش مسایل تئوریک به مخالفین خود، این خصوصیات تکامل نایافته را به بهترین وجهی توضیح داد- و این همه کاری بود که لنین در این رابطه انجام داد. لکن، رادک بسیار جدی سعی دارد ما را متقاعد سازد که در دوران قدرت دوگانه، یعنی در دوران بی قدرتی، "دیکتاتوری" وجود نداشت و انقلاب دموکراتیک تحقق یافته بود. می بینید این چنان انقلاب دموکراتیکی بود که تمام نبوغ لنین لازم بود تا بشود آن را تشخیص داد. اما این خودش نشان می دهد که انقلاب دموکراتیک تحقق نیافته بود. انقلاب دموکراتیک واقعی چیزی است که هر دهقان بی سواد در روسیه یا در چین به آسانی آن را تشخیص می دهد. لکن اگر علائم مشخصه از نظر ریخت شناسی مطرح شود، آن وقت

قضیه مشکل تر می شود. به عنوان مثال، با وجود تجربه ای که در روسیه با کامنف کسب شد، مع الوصف، امکان ندارد رادک را واداشت که بالاخره به این حقیقت توجه کند که در چین نیز دیکتاتوری دموکراتیک- به مفهوم لنین- (توسط کومین تانگ) "تحقق یافته" بود، و از آن چه که در کشور ما بوسیله نهاد قدرت دوگانه تحقق یافت نیز به شکل بسیار کامل تر، و کم عیب و نقص تر بود. تنها ساده لوحان بی توان می توانند در انتظار نسخه دوم و تکامل یافته تر "دموکراسی" در چین باشند.

اگر دیکتاتوری دموکراتیک در کشور ما تنها به شکل کرنسکسیم، که نقش پادوی لوید جورج و کلمانسو را بازی می کرد، تحقق یافته بود، در آن صورت باید بگوئیم که تاریخ در تمسخر بی رحمانه ی شعارهای استراتژیک بلشویسم زیاده روی کرده است. اما، خوشبختانه این طور نیست. شعار بلشویکی در عمل تحقق یافت- نه به عنوان آثار باقیمانده از نظر ریخت- شناسی، بلکه به مثابه یک واقعیت بسیار عظیم تاریخی. با این تفاوت که این شعار نه پیش، بلکه پس از اکتبر تحقق یافت. به قول مارکس، جنگ دهقانی از دیکتاتوری پرولتاریا پشتیبانی کرد. همکاری این دو طبقه در مقیاسی عظیم در اکتبر تحقق پذیرفت. در آن موقع، حتی بدون توضیحات لنین، هر دهقان نادانی درک کرد و احساس نمود که این شعار بلشویکی به طور زنده واقعیت یافته است. و خود لنین انقلاب اکتبر- مرحله اول آن- را به عنوان تحقق واقعی انقلاب دموکراتیک ارزیابی کرد و بدین ترتیب آن را به عنوان تجسم واقعی شعار استراتژیک بلشویک ها- گرچه با تغییراتی چند- تلقی می کرد. لنین را باید در کل در نظر گرفت، و مهمتر از همه، لنین بعد از اکتبر، یعنی زمانیکه او از دیدگاه بلندتر مساعدی حوادث را بررسی و ارزیابی می کرد. بالاخره، لنین را باید به شیوه لنینیستی در نظر گرفت، نه به شیوه وراث قلابی.

مسئله خصلت طبقاتی انقلاب و "گسترش" آن را لنین (پس از اکتبر) در کتابی که علیه کائوتسکی نوشت، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در اینجا قسمتی از آن را ذکر می کنم که رادک بایستی کمی در مورد آن بی اندیشد.

www.hks-iran.com

"آری، انقلاب ما (انقلاب اکتبر- ل.ت) تا زمانیکه ما با دهقانان به عنوان یک کل، همگام هستیم، یک انقلاب بورژوائی است. این موضوع برای ما چون روز روشن بوده، و ما این مطلب را از سال ۱۹۰۵ تاکنون صدها و هزاران بار گفته ایم، و هرگز سعی نکرده ایم که این مرحله ضروری پروسه تاریخی را حذف کرده و یا آن را با صدور فرمان از میان برداریم."

و ادامه می دهد:

"حوادث چنان بوقوع پیوستند که ما پیش بینی کرده بودیم. مسیر انقلاب صحت استدلال ما را تأیید کرد. ابتدا، در کنار "همه" دهقانان علیه رژیم سلطنتی، مالکین ارضی، و رژیم قرون وسطائی (و تا این حد، انقلاب یک انقلاب بورژوائی، انقلاب بورژوا- دموکراتیک باقی می ماند). و سپس به اتفاق فقیرترین دهقانان، با نیمه پرولترها، به اتفاق کلیه استثمارشدگان، بر ضدسرمایه داری، منجمله متمولین ده، کولاک ها، منفعت پیشگان، و در این حد، انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل می شود." (جلد یازدهم، ص۵۰۸)

لنین، هنگامیکه انقلاب- منجمله انقلاب اکتبر- را بطور کامل، کلی و نهائی ارزیابی می کرد این طور صحبت میکرد- نه "گاهی اوقات"، بلکه همیشه، یا دقیق تر بگوییم، همواره اینطور سخن می گفت. "حوادث چنان بوقوع پیوستند که ما پیش بینی کرده بودیم. "انقلاب بورژوا-دموکراتیک به صورت ائتلاف کارگران و دهقانان تحقق یافت. در زمان حکومت کرنسکی؟ خیر، در عرض اولین دوران بعد از اکتبر. آیا این مطلب واقعیت دارد؟ بله، واقعیت دارد. لکن، همانطور که اکنون می دانیم، انقلاب دموکراتیک نه به شکل دیکتاتوری دموکراتیک بلکه به شکل دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافت. و بدین ترتیب ضرورت فرمول های جبری کهنه نیز از میان رفت.

اگر برهان مشروط لنین در سال ۱۹۱۷ علیه کامنف و توصیف تمام عیار لنین از خصلت انقلاب اکتبر را در سالهای بعد، بدون هیچگونه نظر انتقادی در کنار هم قرار

دهیم، آن وقت این نتیجه حاصل می شود که در روسیه دو انقلاب دموکراتیک "تحقق پذیرفته اند." این دیگر باور کردنی نیست، بخصوص که دومین انقلاب دموکراتیک را قیام مسلحانه پرولتاریا از اولین انقلاب دموکراتیک تفکیک و مجزا می کند.

حالا، نقل قولی را که در بالا از کتاب انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد لنین آوردم با این قطعه از کتاب من، نتایج و چشم اندازها، مقایسه کنید. در فصل پیرامون "رژیم پرولتاریائی"، اولین مرحله دیکتاتوری و چشم انداز گسترش بعدی آن، به اختصار توضیح داده شده است:

"الغاء فئودالیسم با حمایت همه دهقانان، به عنوان یک طبقه ستمکش، مواجه خواهد شد. مالیات بردرآمد تصاعدی نیز مورد حمایت اکثریت عظیم دهقانان قرار خواهد گرفت. لکن هر لایحه قانونی به منظور حمایت از پرولتاریای کشاورزی نه تنها از حمایت فعالانه اکثریت دهقانان برخوردار نخواهد بود، بلکه با مقاومت فعالانه اقلیت دهقانان نیز مواجه خواهد گشت."

"پرولتاریا خود را مجبور خواهد دید که مبارزه طبقاتی را به درون روستاها بکشاند و بدینوسیله اشتراک منافعی را که بدون شک میان دهقانان یافت می شود- گرچه دامنه اش محدود است- از بین ببرد. پرولتاریا، از همان اولین لحظات پس از کسب قدرت، مجبور خواهد بود در میان تضاد ما بین فقیران و متمولین روستا، تضاد ما بین پرولتاریا و بورژوازی کشاورزی، نقطه ی اتکائی پیدا کند." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، ص۲۵۵)

چقدر همه اینها به "نادیده گرفتن" دهقانان از جانب من شباهت دارد! و چه "تضاد" کاملی بین دو مشی، مشی من و لنین، وجود دارد!

نقل قولی که در بالا از لنین آورده شد، در آثار او منحصر به فرد نیست. برعکس، همانگونه که شیوه همیشگی لنین است، این فرمول جدید که رویدادها را نافذتر روشن می سازد، برای یک دوره کامل محور سخنرانی ها و مقالات او می شود. لنین، در مارس ۱۹۱۹ می گوید:

www.hks-iran.com

"در اکتبر ۱۹۱۷ ما به اتفاق دهقانان، کل آنها، قدرت را بدست گرفتیم. این، تا آنجائیکه مبارزه طبقاتی هنوز در روستاها تکامل نیافته بود، یک انقلاب بورژوائی بود." (جلد شانزدهم، ص۱۴۳)

لنین، در کنگره حزب، در مارس ۱۹۱۹ چنین گفت:

"در کشوری که پرولتاریا مجبور بوده به کمک دهقانان قدرت را بدست گیرد، در جائیکه قرعه نمایندگی انقلاب خرده بورژوائی بنام پرولتاریا اصابت کرده، انقلاب ما، تا سازمان یافتن کمیته های دهقانان فقیر، یعنی، تا تابستان و حتی پائیز سال ۱۹۱۸، تا حد زیادی یک انقلاب بورژوائی بود." (جلد شانزدهم، ص۱۰۵)

این کلمات را لنین در موقعیت های گوناگون و به صورت های مختلف بارها تکرار کرده است. لکن، رادک به سادگی این نظریه اساسی لنین را که در این بحث تعیین کننده می باشد، نادیده می گیرد.

لنین می گوید پرولتاریا به اتفاق دهقانان قدرت را در اکتبر بدست گرفت. فقط به همین دلیل، انقلاب یک انقلاب بورژوائی بود. آیا این صحت دارد؟ به مفهوم معینی بله. اما این درست به این معنی است که دیکتاتوری دموکراتیک واقعی پرولتاریا و دهقانان، یعنی، دیکتاتوری ای که حقیقتاً رژیم استبداد و بردگی را نابود ساخت و زمین را از چنگ فئودال ها بیرون آورد، نه قبل از اکتبر بلکه بعد از اکتبر بدست آمد، به قول مارکس، بشکل دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر جنگ دهقانی بوجود آمد- سپس، چند ماه بعد، این دیکتاتوری شروع به بسط و گسترش و تبدیل شدن به انقلاب سوسیالیستی نمود. آیا درک این مسئله واقعاً مشکل است؟ آیا امروز می تواند اختلاف نظری در این مورد وجود داشته باشد؟

بنظر رادک، تئوری انقلاب "مداوم" با در هم آمیختن مرحله بورژوائی با مرحله سوسیالیستی انقلاب مرتکب گناه می گردد. لکن، در حقیقت، دینامیسم طبقاتی چنان این دو مرحله را به کلی با هم در آمیخته، یعنی، ترکیب کرده، که متافیزیسین بخت برگشته دیگر توانائی آن را ندارد که حتی عناصر این ترکیب را پیدا کند.

www.hks-iran.com

مسلماً، در نتایج و چشم اندازها می توان برخی نقاط ضعف و بعضی ادعاهای ناصحیح پیدا کرد. اما بالاخره، این اثر در سال ۱۹۲۸ نوشته نشده، بلکه مدت ها پیش از اکتبر- پیش از اکتبر ۱۹۰۵- نگاشته شده است. رادک به نقاط ضعف تئوری انقلاب مداوم- یا صحیح تر بگویم- نقاط ضعف در استدلال آن زمان من در مورد این تئوری حتی اشاره هم نمی کند. زیرا، او به دنبال استادانش- وراث قلابی- نقاط ضعف را مورد حمله قرار نمی دهد، بلکه وجوه قوی تئوری را، یعنی وجوهی را که سیر تکامل تاریخ تأیید کرده، مورد حمله قرار می دهد. و این حملات را به نام نتایج کاملاً غلطی که از فرمول لنین گرفته، انجام می دهد، فرمولی که یا کاملاً مطالعه نکرده و یا کاملاً در باره آن نیاندیشیده است.

تمام مکتب وراث قلابی، بطور کلی، شعبده بازی با نقل قول های قدیمی را در چنان سطح خاصی انجام می دهند که در هیچ جا با پروسه واقعی تاریخی تقاطع پیدا نمی کند. اما وقتی مخالفین "تروتسکیسم" مجبور می شوند که سیر واقعی تکامل انقلاب اکتبر را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهند- و همانگونه که گاه و بیگاه برای بعضی از آنان اتفاق افتاده- بطور جدی و صادقانه به این عمل مبادرت ورزند، آن وقت ناگزیر به فرمول همان تئوری ای می رسند که خود آن را رد می کنند. روشن ترین شاهد این مطلب را در آثار آ. یاکف لیف، که منحصر به تاریخ انقلاب اکتبر است، پیدا میکنیم. این نویسنده که امروز یکی از پشتیبانان جناح حاکم می باشد* و بدون شک از سایر استالینیست ها و به خصوص خود استالین باسوادتر است، مناسبات طبقاتی در روسیه قدیم را به شرح زیر فرموله می کند:

"ما یک محدودیت دوگانه در قیام دهقانی (مارس- اکتبر ۱۹۱۷) مشاهده می کنیم. این طغیان دهقانی، با ارتقاء خود به سطح یک جنگ دهقانی، بر محدودیت خود فایق نیآمد، از چارچوب وظایف فوری خود مبنی بر نابود کردن مالکین ارضی نواحی

* یاکف لیف همین اواخر به سِمَتِ کمیسر خلق کشاورزی اتحاد شوروی منصوب شد. ل. ت.

www.hks-iran.com

اطراف خود پا فراتر ننهاد، خود را به یک جنبش انقلابی متشکل تبدیل نساخت، و بر خصلت یک طغیان ابتدائی که وجه مشخصه قیام های دهقانی است فائق نیآمد.

"قیام دهقانی فی النفسه- که قیامی ابتدائی بوده و اهدافش محدود به انهدام مالکین نواحی اطراف است- نمی توانست پیروز گردد، نمی توانست قدرت دولتی را که دشمن دهقانان بوده و از مالکین پشتیبانی می نمود، از میان بردارد. از همین روست که جنبش ارضی تنها در صورتی قادر به کسب پیروزی است که توسط طبقه مشابه شهری رهبری شود... به این دلیل است که سرنوشت انقلاب ارضی، در تحلیل نهائی، نه در عرصه دهها هزار روستا، بلکه در پهنه چند صد شهر تعیین گردید. تنها طبقه کارگر، که در مراکز کشور ضربات مهلکی به بورژوازی وارد می آورد، توانست قیام دهقانی را به پیروزی برساند، تنها پیروزی طبقه کارگر در شهرها توانست جنبش دهقانی را از چارچوب یک تصادم ابتدائی میان دهها میلیون دهقان با دهها هزار مالک خارج کند. و بالاخره تنها پیروزی طبقه کارگر توانست سازمان دهقانی جدیدی را پایه گذاری کند که دهقانان فقیر و میانه حال را نه با بورژوازی بلکه با طبقه کارگر متحد کند. مسئله پیروزی قیام دهقانی مسئله ای بود مربوط به پیروزی طبقه کارگر در شهرها.

"وقتی کارگران ضربه قطعی را در اکتبر به حکومت بورژوازی وارد آوردند، ضمناً بدینوسیله مسئله پیروزی قیام دهقانی را نیز حل کردند." و ادامه میدهد:

"... اصل قضیه اینست، که بنا به شرایط مشخص تاریخی، روسیه بورژوا در سال ۱۹۱۷ با مالکین ارضی متحد شد. حتی چپ ترین جناح های بورژوازی، مانند منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، پا را از تنظیم یک معامله مناسب به نفع مالکین فراتر نگذاشتند. مهمترین تفاوت میان شرایط انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه، که بیش از صد سال پیش رخ داد، در همین نکته نهفته است... انقلاب دهقانی نمی توانست به عنوان یک انقلاب بورژوائی در سال ۱۹۱۷ پیروز گردد. (کاملاً صحیح است!- ل. ت.) دو راه پیش پای انقلاب دهقانی وجود داشت: یا شکست تحت

ضربات بورژوازی و مالکین یا- پیروزی، به صورت جنبشی کمکی و همگام با انقلاب پرولتاریائی. طبقه کارگر روسیه با تقبل وظایف بورژوازی در انقلاب کبیر فرانسه، و یا تقبل رهبری انقلاب دموکراتیک ارضی، این امکان را بدست آورد که انقلاب پرولتاریائی را به پیروزی برساند." (جنبش دهقانی در سال ۱۹۱۷، چاپخانه دولتی، ۱۹۲۷، ص۱۲-۱۱ و ۱۱-۱۰)

عناصر اساسی استدلال یا کف لیف کدامند؟ عدم توانائی دهقانان در اجرای یک نقش مستقل سیاسی. در نتیجه، اجتناب ناپذیر بودن نقش رهبری یک طبقه شهری؛ عدم قابلیت بورژوازی روسیه در به عهده گرفتن رهبری انقلاب ارضی؛ در نتیجه، "اجتناب ناپذیر بودن نقش رهبری پرولتاریا؛ کسب قدرت به عنوان رهبر انقلاب ارضی؛ و بالاخره، دیکتاتوری پرولتاریا به اتکاء جنگ دهقانی و گشودن دوران انقلاب سوسیالیستی. این استدلال شیوه متافیزیکی طرح مسئله مربوط به خصلت "بورژوائی" و یا "سوسیالیستی" انقلاب را ریشه کن می کند. جان کلام در این حقیقت نهفته است که مسئله ارضی، که قبلاً اساس انقلاب بورژوائی را تشکیل می داد، دیگر نمی توانست تحت رهبری بورژوازی حل شود. دیکتاتوری پرولتاریا پس از انجام انقلاب دموکراتیک ارضی در صحنه ظاهر نشد، بلکه به عنوان پیش شرطی لازم برای انجام آن ظهور کرد. در یک کلام، در این طرحی که یاکف لیف ا ز گذشته ارائه می دهد، کلیه عناصر اساسی تئوری انقلاب مداوم را به همان صورتی که در سال ۱۹۰۵ از جانب من فرموله شد، می توان پیدا کرد. در مورد من، مسئله بر سر یک پیش بینی تاریخی بود؛ حال آنکه، یاکف لیف با اتکاء به مطالعات مقدماتی گروهی از محققین جوان، بیست و دوسال بعد از اولین انقلاب و ده سال پس از انقلاب اکتبر، ترازنامه حوادث سه انقلاب را رسم می کند. و سپس؟ یاکف لیف فرمول ۱۹۰۵ مرا به تقریب کلمه به کلمه تکرار می کند.

اما، طرز برخورد یاکف لیف نسبت به تئوری انقلاب مداوم چگونه است؟ برخورد او متناسب با برخورد یک کارمند استالینیست است که می خواهد مقام خود را حفظ

کند و حتی مقام عالی تری بدست آورد. ولی، در این صورت، یاکف لیف چگونه ارزیابی خود را از نیروهای محرکه انقلاب اکتبر با مبارزه علیه "تروتسکیسم" وفق می دهد؟ خیلی ساده: اصلاً فکر این وفق دادن را هم نمی کند. درست مانند برخی از مقامات لیبرال دولت تزاری، که تئوری داروین را پذیرفته بودند ولی در عین حال مرتباً در مراسم مذهبی نیز ظاهر می شدند، یاکف لیف هم به قیمت شرکت در مراسم تشریفاتی ناسزاگوئی به انقلاب مداوم، این حق را بدست می آورد که گاه گداری به بیان نظریات مارکسیستی بپردازد. از این نمونه ها بسیار می توان یافت.

این نکته را باید اضافه کرد که یاکف لیف اثر نامبرده در باره تاریخ انقلاب اکتبر را به ابتکار خود بوجود نیآورد، بلکه کمیته مرکزی نگارش آن را تصویب کرد و مرا مسئول نظارت بر کار یاکف لیف نمود*. در آن هنگام، هنوز به بهبودی لنین امید می رفت، و به فکر هیچیک از وراث قلابی خطور نکرده بود که یک جدال مصنوعی برسر تئوری انقلاب مداوم راه بیاندازند. بهرصورت، من می توانم به عنوان مدیر اسبق، و یا به عبارت صحیح تر، به عنوان مدیر مسئولی که برای تألیف تاریخ رسمی انقلاب اکتبر پیشنهاد شده بود، با نهایت رضایت اظهار کنم که نویسنده، در تمام مسایل مورد بحث، آگاهانه یا ناآگاهانه عیناً فرمول بندی اثر انحرافی و ضاله مرا در باره انقلاب مداوم (نتایج و چشم اندازها)، بکار برده است.

ارزیابی کامل خود لنین از سرنوشت تاریخی شعارهای بلشویکی مسلماً نشان می دهد که تفاوت دو خط مشی "مداوم" و لنین دارای اهمیتی جزئی و درجه دوم بوده است؛ اما توافق این دو خط مشی در اصول اساسی بود. و این اساس هر دو خط مشی، که در انقلاب اکتبر بکلی در هم یکی شدند، نه تنها با خط مشی استالین در فوریه- مارس و خط مشی کامنف، رایکوف، زینوویف در آوریل- اکتبر، و کل سیاست

---

*- استخراج از صورت جلسه نشست دفتر تشکیلاتی کمیته مرکزی به تاریخ ۲۲ ماه مه ۱۹۲۲ تحت شماره ۲۱: "رفیق یاکف لیف ماموریت می یابد... زیر نظر رفیق تروتسکی یک کتاب درسی در باره تاریخچه انقلاب اکتبر تألیف نماید." ل. ت.

www.hks-iran.com

استالین، بوخارین، مارتینف در چین در تضاد آشتی ناپذیر بود، بلکه با خط مشی کنونی رادک در مورد چین نیز آشتی ناپذیرانه در تضاد می باشد.

وقتی رادک، که قضاوت خود را در باره ارزش ها در فاصله بین سال ۱۹۲۵ و نیمه دوم سال ۱۹۲۸ اینطور شدید تغییر داده، سعی می کند مرا به عدم درک "پیچیدگی مارکسیسم و لنینیسم" متهم کند، آن وقت من می توانم پاسخ بدهم: صحت رشته اساسی اندیشه ای که بیست و سه سال پیش در نتایج و چشم اندازها پروراندم، به نظر من توسط رویدادها بکلی تأیید گردیده، و دقیقاً، از همین رو، بر خط مشی استراتژیک بلشویسم منطبق می باشد.

من، بویژه، کوچکترین دلیلی نمی بینم که چیزی از آنچه که در سال ۱۹۲۲ در باره انقلاب مداوم در مقدمه کتابم بنام سال ۱۹۰۵ نوشتم و به دفعات بی شمار و در زمان حیات لنین چاپ و منتشر شده و تمام حزب آن را خوانده و بررسی نموده است، حذف کنم. همان چیزی که کامنف را تازه در پائیز ۱۹۲٤، و سپس رادک را برای اولین بار در پائیز سال ۱۹۲۸ "ناراحت" کرد. در این مقدمه آمده است که:

"دقیقاً در فاصله میان ۹ ژانویه و اعتصاب اکتبر نویسنده نظریاتی را تدوین نمود که بعدها "تئوری انقلاب مداوم" نام گرفت. این نام نسبتاً غیرمعمولی بازگو کننده نظریه ای بود که طبق آن انقلاب روسیه، که مستقیماً در مقابل وظایف بورژوائی قرار گرفته بود، بهیچوجه نمی توانست در حد این وظایف متوقف گردد. انقلاب قادر نخواهد بود وظایف آتی بورژوائی خود را انجام دهد مگر اینکه پرولتاریا را به قدرت برساند...."

"این ارزیابی، گرچه پس از گذشت دوازده سال، معهذا به عنوان نظری کاملاً صحیح تأیید گردید. انقلاب روسیه نمی توانست به یک رژیم بورژوا- دموکراتیک ختم شود. انقلاب مجبور بود قدرت را به دست طبقه کارگر منتقل کند. اگر طبقه کارگر در سال ۱۹۰۵ هنوز برای در دست "گرفتن قدرت ضعیف بود، پس می بایستی، به سن

رشد رسیده قوی گردد، ولی نه در جمهوری دموکراتیک بلکه در شرایط غیر قانونی تزاریسم سوم ژوئن[۲۴]." (ل. تروتسکی، در سال ۱۹۰۵ مقدمه، ص۵-٤)

به علاوه، من می خواهم به یکی از شدیدترین قضاوت های جدلی که در باره شعار "دیکتاتوری دموکراتیک" نموده بودم، اشاره کنم. من، در سال ۱۹۰۹، در ارگان لهستان روزالوکزامبورگ نوشتم:

"در حالیکه منشویک ها، با حرکت از موضع انتزاعی "انقلاب ما بورژوائی است"، به این نظریه می رسند که کل تاکتیک پرولتاریا را تا لحظه کسب قدرت با رفتار بورژوازی لیبرال تطبیق دهند، بلشویک ها، با حرکت از همان موضع انتزاعی عریان "دیکتاتوری دموکراتیک، نه دیکتاتوری سوسیالیستی"، به این نظریه می رسند که پرولتاریا باید، با وجود در دست داشتن قدرت، خود را به حدود بورژوا- دموکراتیک محدود کند. تفاوت میان این دو در این مسئله مسلماً بسیار مهم است: در حالیکه وجوه ضدانقلابی منشویسم از هم اکنون خود را با تمام قوا نشان می دهند، جنبه های ضدانقلابی بلشویسم تنها در صورت پیروزی انقلاب ممکن است به خطری بزرگ تبدیل شوند."

بر این قسمت از مقاله، که در نسخه روسی کتاب سال ۱۹۰۵ من نیز تجدید چاپ شده، در ژانویه ۱۹۲۲ تذکری به شرح زیر نوشتم:

"چنانکه همه می دانند، این چنین نشد. زیرا بلشویسم، تحت رهبری لنین (گرچه نه بدون مبارزه داخلی)، در مورد این مهمترین مسئله در بهار ۱۹۱۷، یعنی، پیش از تسخیر قدرت، خود را از نظر ایدئولوژیک تجدید سلاح کرد."

این دو نقل قول از سال ۱۹۲٤ هدف حملات انتقادی شدید بوده اند. اکنون، پس از یک تأخیر چهار ساله، رادک نیز به جمع طرفداران این انتقاد پیوسته است. لکن، اگر انسان در باره این نقل قول ها آگاهانه بیاندیشد، آن وقت باید اعتراف کند که این جملات در برگیرنده چیزی جز یک پیش بینی مهم و یک اعلام خطر کم اهمیت تر نیست. این حقیقت به قوت خود باقی است که در لحظه انقلاب فوریه موضع کلیه به

اصطلاح "گادر قدیمی" بلشویک ها این بود که دیکتاتوری دموکراتیک را به صراحت در مقابل دیکتاتوری سوسیالیستی قرار می دادند. نزدیکترین شاگردان لنین از فرمول "جبری" او یک طرح متافیزیکی خالص ساختند و آن را علیه تکامل واقعی انقلاب علم کردند. در مهمترین نقطه عطف تاریخ، رهبری رده بالای بلشویک ها در روسیه یک موضع ارتجاعی اتخاذ کردند، و اگر لنین بموقع نرسیده بود، آنان تحت لوای مبارزه علیه تروتسکیسم به انقلاب اکتبر خنجر زده بودند. همانگونه که بعدها به انقلاب چین خنجر زدند. رادک، پرهیزکارانه، موضع غلط کل رده ی بالای رهبری حزب را بعنوان نوعی "تصادف" تشریح می کند. لکن این توضیح به عنوان تشریح مارکسیستی موضع دموکراتیک مبتذل کامنف، زینوویف، استالین، مولوتف، رایکوف، کالینین، بوگین، میلیوتین، کرستینسکی، فرونزه، یاروسلاوسکی، اورجونیکیدزه، پرئوبراژنسکی، سمیلگا و یک دوجین دیگر از "بلشویک های قدیمی" ارزش ناچیزی دارد. آیا صحیح تر نیست تصدیق کنیم که فرمول قدیمی و جبری بلشویکی دارای خطرات مشخصی در بطن خود بود؟ رویدادهای سیاسی این فرمول را- همانگونه که همیشه در مورد فرمول های مبهم انقلابی روی می دهد- با محتوائی پر کرد که با انقلاب پرولتاریائی در تضاد بود. بدیهی است که اگر لنین در روسیه میزیست و سیر تکاملی حزب را بطور روزمره، به خصوص در زمان جنگ، تحت نظر می گرفت، آن وقت به موقع تصحیحات و توضیحات لازم را به عمل می آورد. خوشبختانه، از نظر گاه انقلاب، لنین گرچه با تأخیر لکن به موقع وارد شد تا بکار تجدید سلاح ضروری ایدئولوژیک بپردازد. غریزه طبقاتی پرولتاریا و فشار انقلابی صفوف حزب، که در اثر کل کارهای گذشته بلشویکی آماده شده بودند، این امکان را برای لنین بوجود آورد که در مبارزه علیه رهبری رده بالای حزب و علیرغم مقاومت آنها، سیاست حزب را در کمترین فرصت به مسیر دیگری هدایت کند.

آیا از آنچه گفته شد واقعاً چنین نتیجه می شود که ما باید امروز فرمول ۱۹۰۵ لنین را به شکل جبری آن، یعنی با همه ابهامش، برای چین و هند و سایر

www.hks-iran.com

کشورهای بپذیریم؛ و باید اجازه دهیم استالین ها و رایکوف های چینی و هندی (تانگ پینگ-شان، روی و دیگران) آن را با محتوای دموکراتیک ملی خرده بورژوائی پر کنند- و آن وقت منتظر ظهور به موقع یک لنین بنشینیم تا کار تصحیحات ضروری چهارم آوریل را به عهده بگیرد؟ لکن آیا یک چنین تصحیحاتی برای چین و هندوستان تضمین شده اند؟ آیا مناسب تر نیست که تصحیحات مشخصی را که تجارب تاریخی لزوم آنها را هم در روسیه و هم در چین نشان داده، در این فرمول به عمل آوریم؟

آیا آنچه که گذشت بدین معناست که شعار دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را باید به سادگی یک "اشتباه" دانست؟ همانگونه که می دانیم، این روزها کلیه عقاید و اعمال انسان ها به دو دسته تقسیم شده اند: آنهائی که مطلقاً صحیح هستند، یعنی، آنهائی که "خط مشی کلی" را تشکیل می دهند؛ و یا آنهائیکه مطلقاً غلط می باشند، یعنی با این خط مشی تفاوت دارند. البته، این مانع از آن نمی شود که آنچه که امروز بی چون و چرا صحیح است فردا مطلقاً غلط اعلام شود. لکن تکامل واقعی عقاید، پیش از ظهور "خط مشی کلی"، شیوه تقریب متوالی برای رسیدن به حقیقت را نیز می شناخت. حتی برای یک عمل تقسیم ساده ی ریاضی لازم است چندین عدد را امتحان کنیم، از عدد کوچک یا بزرگی شروع کنیم و در جریان امتحان همه آنها را به جز یکی رد کنیم. برای تعیین برد هدف گیری در تیراندازی با توپ، شیوه تقریب متوالی را "مستطیل پراکندگی" می نامند. در سیاست نیز از شیوه تقریب متوالی گریزی نیست. تمام نکته در اینجاست که به موقع پی برده شود که یک تیر خطا یک تیر خطاست، و بدون اتلاف وقت تصحیح ضروری صورت بگیرد.

اهمیت عظیم تاریخی فرمول لنین در این حقیق نهفته است که، تحت شرایط یک عصر تاریخی نوین، یکی از مهمترین مسایل سیاسی و تئوریک،- یعنی میزان استقلال سیاسی ای که دستجات مختلف خرده بورژوا، و بالاتر از همه دهقانان، می توانند کسب کنند- را کاملاً بررسی کرد. بلشویسم، به شکرانه تجارب کامل خود

www.hks-iran.com

در سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، توانست در را بر روی "دیکتاتوری دموکراتیک" محکم ببندد. لنین، با دست خود، این جمله را بر روی در نوشت: "ورود ممنوع- خروج ممنوع". او این مطلب را با این کلمات فرموله کرد: دهقانان باید یا با بورژوازی برود یا با کارگر. لکن، وراث قلابی، این نتیجه گیری را که فرمول قدیمی بلشویکی به آن رسید، کاملاً نادیده می گیرند، و برخلاف این نتیجه گیری، با چپاندن این فرمول در برنامه، یک فرضیه موقتی را تقدیس می کنند. بطور کلی، جوهر وراث قلابی نیز در همین کار نهفته است.

www.hks-iran.com